

زمینه‌های فلسفی و نظری روش‌های پژوهش کیفی در علوم اجتماعی

دکتر ایرج ساعی ارسی*

چکیده :

تا پایان دهه‌ی ۱۹۶۰ راهبردهای پژوهش کمی مسلط بود. امروزه وضعیت متفاوت است. با انتقاد نظری و فلسفی از اثبات‌گرایی و پسا اثبات‌گرایی و نیز نقد نو کانتی‌ها و پیدایش طبیعت‌گرایی، اکنون روش‌های کیفی جایگاه کانونی در آموزش و پژوهش علوم اجتماعی به دست آورده‌اند.

روش‌های کمی روش‌هایی اثبات‌گرایانه هستند که قیاسی و جزء گرایانه به تأیید عینی پدیده‌های بیرونی پرداخته و با نظارت بر متغیرها به دنبال یافتن حقایق و علل یا سمت‌گیری اثباتی یا تأییدی هستند. روش‌های کیفی، روش‌های پدیدار شناسانه هستند که استقرایی و کل گرایانه به تبیین ذهنی پدیده‌های درونی پرداخته و بدون نظارت نسبی به دنبال درک نظر گاه کتش گر به کشف تبیینی پدیده‌ها نائل می‌شوند.

پژوهش‌های کیفی ریشه در کار قوم شناسان، روان شناسان اجتماعی، مورخان و منتقدان ادبی دارد. پژوهش‌های کیفی در بردارنده‌ی روش‌های دقیق و ژرفانگری‌اند که برای کشف معنایی که افراد به پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی می‌دهند و نیز روشن کردن فرایندهای ذهنی رفتارها استفاده می‌شود. پژوهش‌های کمی؛ جزء نگر، قیاسی، قانون نگر، تبیینی، فرضیه‌آزما، عینی و غیر انعطاف‌اند، در صورتی که پژوهش‌های کیفی؛ کل نگر، استقرایی، فردنگر، توصیفی-اکتشافی، گمانه زن، ذهنی، و انعطاف پذیرند.

از نظر ابزار گردآوری و روش‌های تحلیل داده‌ها، مفروضه‌های زیر بنایی، و چگونگی حل مسائل مورد مطالعه بین این دو دسته روش پژوهش، تفاوت‌های اساسی وجود دارد.

روش پژوهش کمی ریشه در فلسفه‌ی اثبات‌گرایی و پسا اثبات‌گرایی دارد، و روش پژوهش کیفی ریشه در فلسفه‌ی طبیعت‌گرایی یا پدیدار شناسی یا ساختار گرایی دارد و به دنبال دگرگونی‌های فرهنگی ناشی از پسانوگرایی بوجود آمد و به مثابه‌ی حرکتی در مقابل اثبات‌گرایی تلقی می‌شود.

* استادیار جامعه‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اهر

دو دیدگاه متفاوت نسبت به واقعیت عینی باعث دو روش پژوهش جداگانه و کاملاً متفاوت می‌شود. اثبات‌گرایان عمدتاً از روش کمی و طبیعت‌گرایان عمدتاً از روش کیفی استفاده می‌کنند. پرسش‌های اساسی و پیش فرض‌های پارادایم‌ها در نزد اثبات‌گرایان و طبیعت‌گرایان متفاوت است. این مقاله بر آن است که زمینه‌ها و شالوده‌های فلسفی و نظری روش‌های پژوهش کیفی را در مقایسه با روش‌های پژوهش کمی در علوم اجتماعی توضیح دهد.

مفاهیم کلیدی:

روش‌های کمی، روش‌های کیفی، رویکردهای روش شناختی، پارادایم‌های کمی و کیفی پژوهش، شالوده‌های فلسفی روش‌های کمی و کیفی، شالوده‌های نظری روش‌های کیفی و کمی پژوهش.



مقدمه:

تا پایان دهه‌ی ۱۹۶۰، راهبردهای پژوهش کمی مسلط بود. در این دهه نزدیک به ۹۰ درصد گزارش‌های منتشر شده در مجلات جامعه‌شناسی آمریکا و اروپا مبتنی بر روش کمی بررسی آماری بودند. امروزه قضیه تفاوت پیدا کرده است. به برکت انتقادهای نظری و فلسفی از اثبات‌گرایی، اکنون روش‌های کیفی جایگاه کانونی در آموزش و پژوهش اجتماعی به دست آورده‌اند (سیلورمن، ۱۳۸۱: ۱).

پژوهش‌های کیفی که سابقه‌ی آن‌ها به سده‌های پیشین باز می‌گردد برگرفته از کنجکاوی‌های نوع بشر بوده و توسط قوم‌شناسان، روان‌شناسان اجتماعی، مورخان و منفدان ادبی رسماً شکل علمی به خود گرفته‌اند. (استیک، ۱۳۷۹: ۵۳)

پژوهش‌های کیفی در بردارنده‌ی روش‌های عمیق و ژرفانگری‌اند که برای کشف معناهایی که افراد به پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی می‌دهند و نیز روشن کردن فرآیندهای ذهنی رفتارها استفاده می‌شوند. به رغم برخورداری این پژوهش‌ها از پیشینه‌ای طولانی، گستره‌شان در مقایسه با پژوهش‌های کمی بسیار کمتر است.

دلایلی چون سهولت و آسانی، سرعت نتیجه‌گیری، بی‌نیازی از امکانات و تجهیزات مفصل، تعمیم‌پذیری، عدم پیچیدگی، پذیرش عمومی از سوی مراکز و سازمان‌های حمایت‌کننده، امکان استفاده و به‌کارگیری از روش‌های پژوهش کمی را بیشتر فراهم کرده است.

در مقابل، دلایلی مانند پیچیدگی، عدم سرعت در نتیجه‌گیری، تعمیم‌ناپذیری در اغلب موارد، عدم توجه و گرایش سازمان‌های پژوهشی حمایت‌کننده، زمان‌بر و پرهزینه بودن و در نهایت نبود شناخت کافی و اصولی و نیز وجود تعاریف مبهم و ناقص از پژوهش‌های کیفی سبب شده است تا پژوهش‌گران گرایش کمتری به این نوع پژوهش داشته باشند. (انصاری، ۱۳۸۳: ۳۷).

امروزه همگرایی ویژه‌ای بین روش‌های کمی و کیفی رایج شده است. در بهره‌گیری و کاربرد روش‌های کمی و کیفی به محدودیت‌ها و قدرت هر دو رویکرد توجه می‌شود. این رویکردها روش‌های متفاوت و سمت‌گیری‌های فلسفی و نظری گوناگونی دارند.

هدف این مقاله آن است که ضمن شناسایی روش‌های کمی و کیفی و مقایسه و شناخت ویژگی‌های آن‌ها شالوده‌های فلسفی و نظری آن‌ها را نیز به بحث بگذارد تا بدین سان زمینه‌ی شناخت و بکارگیری آن‌ها را فراهم سازد.

روش‌های کمی و کیفی پژوهش

روش‌های کمی، روش‌هایی اثبات‌گرایانه هستند که به شیوه قیاسی و جزء‌گرایانه در پی تأیید عینی پدیده‌های بیرونی بوده و با نظارت بر متغیرها به دنبال یافتن حقایق و علل با سمت‌گیری اثباتی یا تأییدی هستند. (ساعی ارسی، ۱۳۸۴: ۲۷) پژوهش‌های کمی؛ جزء نگر، قیاسی، قانون نگر، تبیینی، فرضیه آزما، عینی و غیر انعطاف پذیرند. (حسن زاده، ۱۳۸۲: ۲۱۰).

روش‌های کیفی، روش‌هایی پدیدار شناسانه هستند که استقرایی و کل‌گرایانه به تبیین ذهنی پدیده‌های درونی پرداخته و بدون نظارت نسبی به دنبال درک نظر گاه کنش گر به کشف تبیینی پدیده‌ها نائل می‌شود. (ساعی ارسی، ۱۳۸۴: ۲۷) پژوهش‌های کیفی؛ کل نگر، استقرایی، فردنگر، توصیفی-اکتشافی، گمانه زن، ذهنی، انعطاف پذیرند. (حسن زاده، ۱۳۸۲: ۲۱۰)

هم‌سنجی ویژگی‌های روش‌های کمی و کیفی پژوهش

از نظر ابزار گردآوری و روش تحلیل داده‌ها، مفروضه‌های زیربنایی، و چگونگی حل مسائل مورد مطالعه بین این دو نوع روش پژوهش تفاوت وجود دارد. در پژوهش‌های کمی برای گردآوری داده‌ها از مشاهده‌ی سازمان یافته، پرسشنامه و پرس و جو (مصاحبه)‌های سازمان یافته استفاده می‌شود، در حالی که در پژوهش‌های کیفی برای گردآوری داده‌ها از مشاهده‌ی مشارکتی، مشاهده‌ی سازمان نیافته و نیمه سازمان یافته، مصاحبه‌ی عمیق، زندگی نامه و دلفای کیفی استفاده می‌شود. برای تحلیل داده‌های پژوهش‌های کمی از انواع روش‌های آماری (توصیفی و استنباطی) استفاده می‌شود ولی برای تحلیل داده‌های پژوهش‌های کیفی، در صورت لزوم، تنها از روش آمار توصیفی استفاده به عمل می‌آید.

روش‌های کیفی پدیدار شناسانه هستند، در صورتی که روش‌های کمی اثبات‌گرایانه می‌باشند. روش‌های کیفی استقرایی بوده و روش‌های کمی قیاسی یا فرضیه‌ای هستند. روش‌های کیفی کل‌گرایانه می‌باشند در صورتی که روش‌های کمی جزء‌گرایانه می‌باشند. روش‌های کیفی ذهنی یا درونی هستند. در حالی که روش‌های کمی عینی یا بیرونی می‌باشند.

روش‌های کیفی انسان‌گرایانه هستند در حالی که روش‌های کمی مبتنی بر علوم طبیعی هستند. هر دو نوع روش جهانی هستند. در روش کیفی نبود نظارت نسبی مشهود است در صورتی که در روش کمی تلاش برای نظارت متغیرها دیده می‌شود. در روش‌های کیفی هدف درک نظرگاه کنش‌گراست در حالی که در روش‌های کمی هدف یافتن حقایق و علل می‌باشد.

در روش‌های کیفی واقعیت پویای مفروض؛ برشی از زندگی است. در صورتی که در روش‌های کمی واقعیت ایستای مفروض؛ ثبات نسبی در زندگی است. روش‌های کیفی به کشف نائل

می‌شوند، در حالی که روش‌های کمی سمت‌گیری اثباتی یا تأییدی دارند. پس روش‌های کیفی تبیینی هستند در حالی که روش‌های کمی تأییدی می‌باشند.

پارادایم‌های پژوهش در علوم اجتماعی

پارادایم (دیدمان) یک جهان بینی است. در حقیقت دیدگاهی است کلی درباره‌ی پیچیدگی‌های جهان واقع. پارادایم‌های پژوهش‌های علوم اجتماعی به واسطه‌ی نوع پاسخ انسان به پرسش‌های پایه و فلسفی متفاوت مشخص می‌شوند. به لحاظ هستی‌شناسی، چیستی ماهیت پرسش می‌شود. از لحاظ ارزش‌شناسی، چیستی نقش ارزش‌ها در پژوهش پرسش می‌شود. و از بُعد روش‌شناسی، چگونگی فرآیند پژوهش و چگونگی نیل به دانش توسط پژوهشگر مطرح است. و سرانجام از لحاظ لفظی، چیستی زبان پژوهش پرسش می‌شود.

دو دیدگاه متفاوت نسبت به واقعیت عینی باعث دو روش پژوهش جداگانه و کاملاً متفاوت در علوم اجتماعی می‌شود. اثبات‌گرایان عمدتاً از روش کمی و طبیعت‌گرایان عمدتاً از روش کیفی استفاده می‌کنند.

رویکردهای فلسفی در پژوهش علوم اجتماعی

روش علمی کمی ریشه در فلسفه‌ی اثبات‌گرایی دارد. پیش فرض اثبات‌گرایی که منشاء فلسفی آن به فلاسفه‌ای مانند آگوست کنت، جان استورات میل، آیزاک نیوتون بر می‌گردد، آن است که واقعیتی در جهان خارج هست که می‌توان آن را مطالعه کرد و شناخت. طبیعت اساساً منظم و دارای ترتیب بوده و مستقل از مشاهدات ما است. به عبارت دیگر نباید ذهنیات خود را در مشاهدات خود دخالت دهیم. پیش فرض دیگر آن است که پدیده‌ها تصادفی نیستند، بلکه دارای علل مقدماتی هستند. از این رو پژوهش‌های کمی به دنبال فهم علل زمینه‌ای پدیده‌های طبیعی هستند. در این پژوهش‌ها تأکید و تلاش برای حفظ عینیت انجام می‌شود.

روش علمی کیفی ریشه در فلسفه‌ی طبیعت‌گرایی یا پدیدارشناسی و یا ساختارگرایی دارد و به دنبال دگرگونی‌های فرهنگی ناشی از پسا‌نوگرایی بوجود آمد و به مثابه‌ی حرکتی در مقابل اثبات‌گرایی تلقی گردید. تفکر پسا‌نوگرایی بر جدا شدن از افکار و ساختارهای قدیمی و ترکیب‌اندیشه‌ها و ساختارها به شیوه‌ای جدید تأکید دارد و اساس یک روش پژوهش نظام‌دار ولی متمایز را در علوم اجتماعی تشکیل می‌دهد. پژوهشگر طبیعت‌گرا نسبی‌گراست، از دید او واقعیت ماهیت ثابتی ندارد، بلکه ساخته‌ی فردی است که در پژوهش شرکت دارد. به بیان دیگر، واقعیت بستگی به زمینه دارد و می‌تواند ساختارهای متفاوتی داشته باشد. از دیدگاه

معرفت‌شناسی پارادایم طبیعت‌گرایی فرض می‌کند که دانش وقتی به حداکثر می‌رسد که فاصله‌ی پژوهشگر و مشارکت‌کننده (participants) در پژوهش به حداقل برسد. گفته‌ها و تفاسیر افراد شرکت‌کننده در پژوهش، کلید فهم پدیده‌ی مورد مطالعه‌ی پژوهشگر است.

رویکردهای نظری در پژوهش علوم اجتماعی

دو رویکرد نظری اثبات‌گرایانه و طبیعت‌گرایانه به دو روش پژوهش متفاوت کمی و کیفی انجامیده است. اثبات‌گرایان عمدتاً از روش کمی و طبیعت‌گرایان عمدتاً از روش کیفی استفاده می‌کنند. پرسش‌های اساسی و پیش‌فرض‌های پارادایم‌ها در نزد اثبات‌گرایان و طبیعت‌گرایان متفاوت است.

در باب چیستی پرسش از ماهیت واقعیت، اثبات‌گرایان معتقدند واقعیت وجود دارد، عینی، ملموس و مستقل از پژوهشگر است، در صورتی که طبیعت‌گرایان باور دارند که واقعیت ذهنی است و ساخته‌ی مشارکت‌کنندگان در پژوهش است. درباره‌ی چیستی رابطه‌ی بین پژوهشگر و پژوهش، اثبات‌گرایان معتقدند که پژوهشگر از پژوهش جداست. در حالی که طبیعت‌گرایان بر این باورند که پژوهشگر با پژوهش تعامل دارد و یافته‌ها در این رابطه تعاملی به وجود می‌آیند.

در باب چیستی نقش ارزش‌ها در پژوهش، اثبات‌گرایان معتقدند که پژوهش به لحاظ ارزشی خنثی است. در حالی که پژوهش با ارزش‌ها ارتباط دارد. درباره‌ی چگونگی فرآیند پژوهش روش‌اثبات‌گرایان مبتنی بر استدلال قیاسی است و مفاهیم قبل از پژوهش تعریف می‌شوند. در صورتی که روش طبیعت‌گرایان مبتنی بر استدلال استقرایی است و پدیده در طی پژوهش تکامل می‌یابد. سرانجام درباره‌ی چیستی زبان پژوهش، اثبات‌گرایان با زبان رسمی و با اصطلاحات کمی پژوهش را ارائه می‌دهند. پژوهش در اینجا با زمینه ارتباط ندارد. تأکید بر نظارت، تعمیم‌پذیری و تحلیل‌های آماری است. طرح پژوهش بدون تغییر می‌ماند. در حالی که زبان پژوهش طبیعت‌گرایان ادبی، غیر رسمی و با اصطلاحات کیفی است. پژوهش با زمینه ارتباط دارد، و طرح پژوهش روند رو به تکامل داشته و به دنبال الگوی موجود در یک زمینه است.

رویکردهای روش‌شناختی علوم اجتماعی

در علوم اجتماعی سه رهیافت روش‌شناختی وجود دارد: اثبات‌گرا، تفسیری و انتقادی. رهیافت یکم یعنی؛ اثبات‌گرایی بنا به سیر تاریخی پژوهش، ابتدا تحقیقات علوم طبیعی را شامل می‌شده است و سپس برخی از صاحب‌نظران اجتماعی از این رهیافت استفاده کرده و با

الگو برداری از آن این زمینه را گسترش داده و به سطوح علوم اجتماعی نیز کشانده‌اند. پژوهشگران اثبات‌گرا، داده‌های کمی دقیق را ترجیح می‌دهند و اغلب از شیوه‌های آزمایشی، پیمایشی و آمار استفاده می‌کنند. بدین سان ملاحظه می‌شود که گرایش این پژوهشگران بیشتر متوجه انجام پژوهش‌های کمی است. (منصوریان، ۱۳۸۱: ۲۳-۲۱)

در نقد اثبات‌گرایی ملاحظه‌ی سه فرض زیر اساسی است: (۱) از جهت تحلیلی، نمی‌توان دانش مبتنی بر عقل سلیم انسان‌ها را درباره‌ی ساختارهای اجتماعی کنار گذاشت، به این امید واهی که دیدگاهی عینی به دست آید. در یک جهان مبتنی بر "هم‌ذهنی" (intersubjective)، مشاهده گر و مشاهده شونده، هر دو، منابع یکسانی را برای تشخیص معانی به کار می‌برند. (۲) از جهت روش شناختی، باید دانست که منطق آماری و روش تجربی همیشه برای بررسی جهان مبتنی بر "هم‌ذهنی" مناسب نیست. روش‌های نمونه‌گیری تصادفی و کاربرد گروه‌های کنترل از منطقی سرچشمه می‌گیرد که در مورد جهان پسا اثبات‌گرایی (post-positivism) لزوماً به کار بستنی نیست. (۳) از جهت علمی، از آن جا که با جهان مبتنی بر هم‌ذهنی سر و کار داریم، خط مشی‌های دخالت‌گرایانه مبتنی بر الگوی تغییر ناشی از محرک - واکنش، چه از نظر تحلیلی و چه از جهت سیاسی پذیرفتنی نیستند. از همین روی، دیگر نمی‌توانیم تصویری از "متخصصان" عینی را بپذیریم که "متغیرهایی" را برای تولید پیامدهای "بهتر" و قابل قبول برای تحقیق عملی می‌سازند. (سیلورمن، ۱۳۸۱: ۱ و ۲)

رهیافت دوم یعنی روش تفسیری به آشکار کردن نادیده‌ها تمایل دارد و به مطالعه و بررسی تفصیلی و جزء به جزء یک متن و معانی نهفته در آن می‌پردازد. پژوهشگران مذکور اغلب از شیوه‌های مشارکتی و تحقیق میدانی استفاده کرده و بنابراین کارشان مستلزم به کارگیری زمانی طولانی است. (منصوریان، ۱۳۸۱: ۲۳ و ۲۵)

رهیافت سوم یعنی انتقادی، اثبات‌گرایی را به دلیل کوتاهی در درک معانی مردم و توانایی آن در اندیشه و احساس به نقد می‌کشد و رهیافت تفسیری را به دلیل ذهنی بودن بیش از حد و نسبی‌گرایی مورد انتقاد قرار می‌دهد. به طور کلی این رهیافت، علوم اجتماعی را به عنوان فرایند بررسی انتقادی برای آشکار کردن ساختارهای جهان مادی به منظور کمک به مردم در دگرگون سازی شرایط و ساختن دنیای بهتر برای خود تعریف می‌کند. (منصوریان، ۱۳۸۱: ۴۵)

پارادایم‌ها و روش‌های پژوهش

به طور نسبی اثبات‌گرایان از روش علمی استفاده می‌کنند. در تحقیق علمی پژوهشگر به طور نظام‌دار و منظم و مطابق با برنامه‌ی کاری از پیش تعیین شده از تعریف مساله و مفاهیم مورد

نظر تا جمع آوری داده‌ها و تحلیل و حل مساله پیش می‌رود. او تا حد ممکن ساز و کارهایی را برای نظارت بر مطالعه طراحی می‌کند. یعنی شرایط را در تحقیق اعمال می‌کند تا تورش (Bias) را به حداقل و دقت را به حداکثر برساند. پژوهش‌های کمی به دنبال فهم پدیده‌ها به صورت خاص و جدا از سایر موارد نیستند، بلکه فراتر از موارد خاص رفته و در پی تعمیم پذیری یافته‌های خود هستند.

روش‌های پژوهش طبیعت‌گرایانه در صدد توضیح پیچیدگی‌های انسان هستند. آن‌ها به پیچیدگی آدمی و توان او برای شکل دهی به تجربیات خود و این که حقیقت‌ترکیبی از واقعیات است اعتقاد و تأکید زیادی دارند که تجربیات انسان را از طریق جمع آوری و تجزیه و تحلیل ذهنیات و شرح حال‌های او، به همان گونه که هست درک نماید. پژوهشگران این روش، روش علمی - کمی را روشی کاهنده می‌دانند که تجربیات انسان را صرفاً تا حد یک سری مفاهیم تحت مطالعه کاهش می‌دهند، و این مفاهیم نیز از پیش توسط پژوهشگر تعریف می‌شوند، نه با توجه به تجربیات انسان‌های شرکت کننده در مطالعه. این گروه تأکید زیادی بر روی جنبه‌های پویا، همه جانبه (Holistic) و فردی تجربیات انسان دارند و می‌کوشند تا این ابعاد را تماماً در متن شرایط و از دیدگاه افرادی که آن‌ها را تجربه کرده‌اند، در نظر بگیرند.

مطالعات طبیعت‌گرایانه منجر به اطلاعات عمیق و ژرفی می‌شوند که می‌توانند ابعاد گوناگون پدیده‌های پیچیده‌ی انسانی را روشن نمایند. با این حال، این روش‌ها نیز دارای محدودیت‌هایی هستند. این روش‌ها از انسان به عنوان ابزار گردآوری داده‌ها استفاده می‌کنند و اگر چه انسان با هوش و حساس است ولی عاری از خطا نیست. به علاوه اگر چه ذهنیت بینش تحلیلی پژوهشگر را تقویت می‌کند ولی اگر پژوهشگر مهارت نداشته باشد این روش‌ها می‌توانند منجر به یافته‌هایی جزئی و ناقابل گردند. از سویی بدلیل تأثیر ذهنیت (subjectivity) در این پژوهش‌ها ممکن است این پرسش مطرح شود که آیا اگر دو پژوهشگر از این نوع یک چیز را مطالعه کنند، به ویژه که اکثر این پژوهش‌ها بر روی نمونه‌های کوچکی انجام شود، به یک نتیجه می‌رسند؟ و مورد پرسش قرار دادن تعمیم پذیری نتایج آن‌ها این طور گفته می‌شود که این پژوهش‌ها، تنها حاصل تفکرات خاص نویسنده هستند. (ساعی ارسى، ۱۳۸۴: ۴۱-۳۹)

پارادایم‌ها مانند عینک‌هایی هستند که در نگاه دقیق‌تر ما به جهان کمک می‌کنند و وجود هر دو مطلوب بوده و باعث ایجاد دانش جدید می‌شوند. هدف نهایی هر دو پژوهش کمی و کیفی شناخت بیشتر جهان، پی بردن به حقیقت امور است و در واقع هر دو به گردآوری و تحلیل شواهد از طریق حواس انسان می‌پردازد. بنابراین نمی‌توان گفت که پژوهشگران کمی یا کیفی کدام یک تحلیل‌گران برتری هستند. پارادایم‌ها فقط ضعف و قوت یکدیگر را تکمیل می‌کنند. از

این رو برخی توصیه میکنند که از ترکیبی از دو روش استفاده شود و این را تلفیق در پژوهش (Triangulation) می‌نامند، یعنی استفاده از دو یا چند روش بطور همزمان یا پی در پی برای بررسی یک پدیده. (ساعی ارسى، ۱۳۸۴: ۴۱ و ۴۲)

پارادایم‌ها و نظریه‌های پژوهش

میشل و کودی (۱۹۹۲) معتقدند که تمام دانش مبتنی بر نظریه است. کرلینجر می‌گوید هدف نهایی علم ایجاد نظریه است. بنابراین در کار پژوهش، علاوه بر مشخص سازی پارادایم یا جهان بینی پژوهشگر و دیدگاه او درباره‌ی علم لازم است که از ارتباط نظریه پژوهش به ویژه در پژوهش‌های کیفی آگاه باشیم.

در کاربرد روش‌های پژوهش در علوم اجتماعی دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. این دیدگاه‌ها طبیعتاً از ماهیت نظریه‌ها و مکاتبی ناشی می‌شوند که کاربران این روش‌ها به آن تعلق دارند. به عنوان مثال، اثبات‌گرایان روشی را که تفسیرگرایان به کار می‌برند، بکار نخواهند گرفت و نیز جامعه‌شناسان انتقادی از روش‌های دیگر بهره خواهند گرفت. به تعبیر دقیق‌تر، مساله، روش را مشخص خواهد کرد و در چارچوب نظری آن را تجلی خواهد داد.

یکی از دیدگاه‌های مهم در این زمینه کاربرد صرف روش‌های کمی است. این نظرگاه روش‌های کیفی را روش نمی‌داند بل آن‌ها را چشم‌انداز (Perspective) تشخیص می‌دهد. استدلال این است که چون روش‌های کیفی به معانی می‌پردازند ولی روش‌های کمی در پی شمارش نیستند از مقوله‌ی روش خارج می‌شوند.

دیدگاه دوم این دو مقوله را از همدیگر جدا می‌داند. روش‌های کمی و روش‌های کیفی. اولی به شمارش (Counting) و دومی به معنی (Meaning) دقت نظر دارد.

نظرگاه سومی نیز وجود دارد. این دیدگاه متمایل به تلفیق و ترکیب روش‌های کمی و کیفی است و معتقد است که این پژوهشگر است که به فراخور موضوع و طرح مساله و چارچوب نظری و گمانه‌های پژوهشی‌اش روش یا روش‌های کمی و کیفی مناسب را انتخاب و برای تبیین پدیده‌ها بکار خواهد گرفت. در این دیدگاه تأکید بر هر دو جنبه‌ی روش یعنی کمی و کیفی است. (ساعی ارسى، ۱۳۸۴: ۲۵)

شالوده‌های فلسفی روش‌های پژوهش در علوم اجتماعی

شناخت هر روشی مستلزم شناخت بنیان‌های فلسفی و نظری آن روش است. با گسترش تحولات علمی سده‌ی هفدهم میلادی فکر بکارگیری روش علوم طبیعی در علوم انسانی اوج

گرفت به این امید که علوم انسانی نیز به همان موفقیت‌هایی که علوم طبیعی دست یافته‌اند، دست یابند.

اساس شکل‌گیری دو سنت تجربی و عقلی، مشترکاً بر پایه‌ی رد سنت ارسطویی به دنبال ماهیت رفتن بود. هر دو سنت فکری معتقد به مطالعه‌ی طبیعت بودند ولی تفاوت در این جا بود که تجربه‌گرایان معتقد به روش تجربی و عقل‌گرایان معتقد به بکارگیری روش عقلی در این مطالعه بودند.

پیشرفت علم در سده‌ی نوزدهم میلادی موجب پرسش از محدودیت‌های معرفت علمی شد. پرسش‌هایی از این دست که: آیا علم (به معنای علوم طبیعی) یگانه منبع فهم حیات انسانی است؟ آیا علم همه‌ی جنبه‌های زندگی را در بر می‌گیرد؟ مکاتب رئالیسم و ایده‌آلیسم مکاتبی بودند که سعی کردند به این پرسش‌ها پاسخ گویند. این دو مکتب و تضادها و تقابل‌ها و نقاط مشترکشان می‌تواند روشن‌گر تفکر غالب سده‌ی نوزدهم باشد.

برای شناخت و نیز مقایسه‌ی این دو مکتب باید آن‌ها را از سه بعد هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی و روش‌شناختی بررسی کرد. به عبارت روشن‌تر باید دید که این دو مکتب به سه پرسش اساسی، ماهیت واقعیت چیست؟ چگونه باید به این واقعیت دست یافت؟ و با چه ابزاری چه پاسخی می‌دهند.

سه مکتب عمده‌ی فکری بیشترین تأثیر را بر شکل‌گیری مکتب شیکاگو و به تبع آن آراء و نظرات بلومر گذاشته‌اند. این سه مکتب عبارتند از تاریخ‌گرایی، اثبات‌گرایی و نوکانت‌گرایی. هربرت بلومر (H. Blumer) روش طبیعت‌گرایانه را بنیان نهاد.

(۱) تاریخ‌گرایی (Historicism):

بنیاداندیشه‌ی تاریخ‌گرایان این است که از آن جا که انسان‌ها و جوامع انسانی ماهیت یکسانی ندارند، قانون واحدی را نیز نمی‌توان برای آن‌ها تعمیم داد.

انسان‌ها و جوامع انسانی را باید درون فرهنگ خاص و تاریخ منحصر به فرد آن‌ها بررسی کرد. پدیده‌های انسانی منحصر به فرد هستند و در مقولات انتزاعی جای نمی‌گیرند. از همین رو بکارگیری روش علوم طبیعی که فرض آن وجود صفات مشترک است به هیچ وجه در مطالعه‌ی بشر و جامعه‌ی بشری کاربردی ندارد. تاریخ‌گرایان معتقد به بهبود بخشی به زندگی بشر بر پایه‌ی تعمیم قانون و به تبع آن پیش‌بینی بودند ولی صدور قوانین خاص برای مردمی خاص و با فرهنگی ویژه در واقع به مدد علوم طبیعی، طبیعت تبیین می‌شود و به مدد علوم انسانی،

تجلیات زندگی انسان فهمیده می‌شود. لذا برای حصول معرفت در معنای عام هم از علم و هم از فهم می‌توان یاری گرفت.

(۲) اثبات‌گرایی (Positivism)

اثبات‌گرایی ترکیبی از سه‌اندیشه اساسی است:

- ۱- شناخت قوانین کلی حاکم بر جوامع بشری که منظور از قوانین روابط منظم بین پدیده‌هاست.
- ۲- راه کسب این شناخت صرفاً تجربه است، یعنی پذیرش نوعی پدیدارگرایی بدین معنا که فقط پدیده‌هایی قابل شناسایی هستند که در معرض حواس ما قرار دارند.
- ۳- بکارگیری روش‌های علوم طبیعی چرا که این روش‌ها کارآمدی خود را در حیطه‌ی علوم طبیعی به اثبات رسانیده‌اند.

(۳) کانت‌گرایان جدید (Neo-Kantianism)

بنیان این نظریه رد مطلق انگاشتن نظریه‌های ایده‌آلیستی و رئالیستی و رسیدن به نوعی اعتدال فلسفی بود. وظیفه‌ی عمده‌ی فلسفه از نظر این مکتب تعیین محدودیت‌های دانش است. برخی آرای اصحاب این مکتب چنین است؛ همان گونه که علم مخلوق انسان است، هنر و مذهب و تاریخ نیز مخلوقات انسانی هستند. حقیقت واحد است و کلیه‌ی معرفت‌ها به کار می‌افتند تا به گوشه‌ای از حقیقت دست یابند. برای این دستیابی روش‌های متفاوتی نیز باید به کار گرفت لذا با تاریخ‌گرایی که واقعیت‌ها را دارای ماهیت‌های متفاوت می‌انگاشت و نیز با اثبات‌گرایی که یگانه راه حصول به واقعیت را علم می‌دانست، مخالف است. بلکه بر آن است که علم و تاریخ صرفاً روش‌های متفاوتی برای بررسی واقعیتی واحد هستند. ساختار شناختی انسان استوار بر ارزش‌های انسانی است و افراد بر مبنای ارزش‌هایشان تفاسیر متفاوتی از واقعیت دارند. موضوع همه‌ی روش‌ها واحد است و آن چه به نظر متفاوت می‌رسد تفاسیر گوناگونی است که بر مبنای ارزش‌های گوناگون از واقعیت واحد صورت می‌گیرد.

ویندلیاند دو روش را باز می‌شناسد، روش تفریدی که وقایع را از جنبه‌ای خاص نگاه می‌کند و روش تعمیمی که هدفش صدور قوانین عام است. (فرونند، ۱۳۶۲: ۹۵-۹۳)

هاینریش ریکرت اشاره می‌کند که از آن جا که پدیده‌ها چه به لحاظ عمق و چه به لحاظ تعداد نامحدود و از طرفی توان بشر محدود است پس حصول همه‌جانبه‌ی واقعیت ناممکن است (فرونند، ۱۳۶۲: ۱۰۳-۹۶).

ماکس وبر تلفیقی از هر دو روش را به کاربرد به عنوان مثال برای شناسایی و درک اخلاق پروتستانی از روش تفریدی استفاده می‌کند ولی پس از انجام مطالعه‌ی تاریخی و تطبیقی دست آخر از روش تعمیمی سود می‌جوید و بین ارزش‌ها و معتقدات دینی و رفتار اقتصادی

رابطه‌های علی برقرار می‌سازد و در برد متوسط نتیجه‌ی بررسی خود تعمیم می‌دهد. درباره‌ی ارزش‌هایی که مبنای انتخاب روش و بررسی واقعیت قرار می‌گیرند، می‌توان گفت که از نظر نو کانتی‌ها فهم (فرشته‌ن) آن ارزش بنیادی است که بر مبنای آن روش‌های تفریدی بکار گرفته می‌شود و کشف قوانین کلی آن ارزش بنیادی است که بر مبنای آن ارزش‌های تعمیمی بکار گرفته می‌شود (ر. ک به ماکس وبر، ۱۳۷۱؛ اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری، ترجمه عبدالمعبود انصاری و نیز ژولین فروند، ۱۳۶۲؛ آراء و نظریه‌ها در علوم انسانی، ترجمه علی محمد کاردان، ص ۱۰۵ و ۱۰۶).

مکتب شیکاگو در آمریکا و دو تن از جامعه‌شناسان این مکتب یعنی ویلیام تاماس (William Thomas) و رابرت ازرا پارک (Robert E. Park) تأثیر بسیاری بر هربرت بلومر و اندیشه‌های روش شناختی وی یعنی طبیعت‌گرایی داشته‌اند. در این جا به خلاصه‌ای از اندیشه‌های این دو جامعه‌شناس می‌پردازیم.

ویلیام تاماس معتقد بود که سر منشاء رفتار آدمی تلفیقی است از ارزش‌های حاکم بر جامعه و نگرش‌های فردی. از نظر او ارزش‌های حاکم بر جامعه‌ی صنعتی عینی ولی نگرش‌ها که حالات ذهنی افراد هستند. بیشتر جنبه‌ای ذهنی دارند و از همین روست که لزوم نگرش سنجی مطرح می‌شود. تاماس معتقد بود که پژوهشگر برای نگرش سنجی باید خود را از هر جهت به جای افراد بگذارد. کتاب دهقان لهستانی زنایه‌کی، نمونه‌ای از این دست پژوهش‌هاست.

هربرت بلومر از این کتاب چه به لحاظ موضوع یعنی شناخت نگرش‌ها و ارزش‌های حاکم بر جامعه و چه به لحاظ روش (مطالعه‌ی موردی) بسیار تأثیر پذیرفت و پرسش اساسی او نیز از همین جا شروع می‌شود. با بکار گیری چه روشی می‌توان عناصر ذهنی کنش را شناخت؟ سعی رابرت پارک نیز همانند ویلیام تاماس یافتن روش مناسبی برای مطالعه‌ی جامعه بود. او معتقد بود که جامعه‌شناسی در نهایت علمی تعمیمی است که باید بتواند قوانین جامعه شناختی را کشف کند ولی آن چه سدا این راه می‌شود تغییر پذیری جامعه و وابسته بودن آن به تاریخ است و همین ویژگی است که مرز میان روش تعمیمی و تفریدی را کنگ می‌کند. پارک معتقد بود از آن جا که هدف، کنترل جامعه است پس باید قوانین آن را شناخت و برای شناخت نیز باید تجربه‌ی دست اول به دست آورد. منظور پارک از تجربه‌ی دست اول رفتن به میان مردم و زندگی کردن با آن‌ها و دیدن جهان از چشم آن‌ها بود. پارک معتقد بود که پس از انجام مطالعه‌ی موردی دقیق و با استفاده از پژوهشگران آموزش دیده می‌توان به قوانین دست یافت و آن‌ها را تعمیم داد.

از نظر پارک واقعیت بیرونی ثابت است و روش اهمیت ثانوی دارد. آن چه اصل است واقعیت را دیدن به همان صورتی است که در بیرون از ذهن ما وجود دارد. (ر. ک. به : ساعی ارسی و نیک نژاد، ۱۳۸۵ : زندگی‌نامه‌ی جامعه‌شناسان بزرگ، ص ص ۶۷-۶۳).

جامعه‌شناسان شیکاگو بر سر همان دو راهی قرار داشتند که بسیاری دیگر از جامعه‌شناسان نیز با آن روبرو بودند. یعنی استفاده از روش‌های کمی یا روش‌های کیفی برای مطالعه‌ی بشر و جامعه‌ی بشری که هر یک از این دو روش نیز بر بنیان‌های نظری متفاوتی استوار بود. کسانی که روش‌های کمی را برگزیدند اعتقادشان بر یکسان بودن موضوع و به تبع آن یکسان بودن روش علوم انسانی و طبیعی بود و کسانی که روش‌های کیفی را پیش گرفتند معتقد بودند به دلیل پیچیدگی و تغییر پذیری و ماهیت متفاوت پدیده‌های انسانی از طبیعی، روش واحدی نیز نمی‌توان برای این دو رشته‌ی علمی بکار گرفت.

اصحاب مکتب شیکاگو روش مطالعات کیفی را برگزیدند و آن را در قالب مطالعه‌ی موردی انجام می‌دادند. منظور از مطالعه‌ی موردی، مطالعه رفتار انسان به وسیله‌ی پژوهشگری است که همواره با فرد و با تکیه بر اطلاعات و عوامل مؤثر بر خود فرد، شرحی از او و رفتار او و در سطح کلی‌تر از گروه و جامعه‌ی او به دست می‌دهد.

روش‌شناسی هربرت بلومر

اغلب آثار روش‌شناسی بلومر در قالب فنون کلی در جامعه‌شناسی است. عمده‌ترین حمله‌ی بلومر به روش‌های آماری است. روش‌هایی از قبیل طبقه‌بندی و خلاصه کردن و تعمیم دادن. انتقادات بلومر از کاربست روش‌های آماری در علوم انسانی از جهات مختلفی صورت می‌گیرد. یکی از ویژگی‌های روش‌های آماری کنار گذاشتن استثنائات و صدور قوانین عام است. در حالی که در مطالعه جامعه‌شناسی دقیقاً این موارد استثناء و نقض هستند که منجر به اصلاح و دوباره سازی نظریه می‌شوند.

چگونه می‌توان موضوعات کیفی مانند نگرش‌ها و ارزش‌ها و ... را که ماهیتاً کمی پذیر نیستند به عدد درآورد. اگر بخواهیم ارزش‌ها و نگرش‌ها را کمی کنیم ارزش نهفته در آن‌ها را که کمی‌شدنی نیستند، از دست می‌دهیم.

آمار در مورد وضعیت‌های ثابت حکم می‌کند حال آن که کنش انسانی و به تبع آن جامعه‌ی بشری در حال تغییر است، روش‌های آماری باعث می‌شوند که خود انگیزختگی و خلاقیت چه از نظر گروهی و چه از نظر دیدگاه‌های فردی نادیده گرفته شود.

استفاده از روش تحلیل متغیرها زندگی انسان را به متغیرهایی متفاوت و روابط بین آن‌ها تقلیل می‌دهد. با این روش جز پی بردن به همبستگی بین عوامل خاص در زمان و مکانی خاص هیچگونه شناختی از کل زندگی انسان به دست نمی‌آوریم.

فرآیندهای تفسیری در شکل‌گیری رفتار انسان بسیار موثرند، معنای موضوعات در میان مردم و در طول زمان برای فرد متفاوت است. ویژگی پویا و در حال تغییر زندگی اجتماعی نیز از همین امر سرچشمه می‌گیرد. تحلیل متغیرها با نادیده گرفتن این ویژگی‌ها زندگی اجتماعی انسان را به فرایندهای ثابت تقلیل می‌دهد.

بلومر نیز مانند اثبات‌گرایان معتقد است که مفاهیم پژوهش باید با ادراک همخوانی داشته باشد و کاربرد مفاهیم انتزاعی در تحلیل‌های جامعه‌شناختی واقعیت موضوع مورد مطالعه را مخدوش خواهد کرد. او هم چنین معتقد است که مفاهیم پژوهش را به طور دقیق نمی‌توان تعریف کرد ولی با ارزش این کار در علوم طبیعی مخالف است و نیز اشاره می‌کند که به سبب ماهیت و ویژگی تغییر پذیر مفاهیم انسانی نمی‌توان از آن‌ها تصویری تمام و کمال و ثابت به دست داد. از نظر بلومر یکی از اشکالات عملیاتی کردن مفاهیم نادیده گرفتن ارتباط مفاهیم با سایر مفاهیم و نیز با متن است. بلومر بر خلاف اثبات‌گرایان که تأکیدشان بیشتر بر ارائه دادن گزارش‌هایی درباره‌ی پدیده‌هایی خاص است تا بر ارائه‌ی نظریه، معتقد است که مشکلات روش شناختی در جامعه‌شناسی بیشتر به سبب فقدان نظریه‌های روشی کارآمد است. او باز هم بر خلاف اثبات‌گرایان به دانش از زندگی روزمره و عقاید مردم بسیار معتقد است و کسب دانش تجربی را نه مغایر آن بلکه مستلزم آن می‌داند.

بلومر نیز مانند اثبات‌گرایان بر این باور بود که جهان واقعی خارج از ذهن ما وجود دارد و روش‌های متافیزیکی برای شناخت آن کاربردی ندارد ولی معتقد است که ما باید جهان را آن گونه درک کنیم که انسان‌ها آن را درک می‌کنند و نیز باید بدانیم که وقتی درک افراد از جهان تغییر کند، خود جهان نیز تغییر می‌کند و از آن جا که تفسیرهای افراد از جهان و به تبع آن درک افراد از جهان در حال تغییر است، جهان نیز همگام با این تغییرات ادراکی، مداوماً در حال تغییر است. از این امر نتیجه می‌گیرد که برای پدیده‌ای در حال تغییر نمی‌توان قانونی ثابت و غیر قابل تغییر ارائه داد. تلاش پژوهشگر جامعه‌شناسی باید یافتن راه‌هایی باشد برای مشاهده پذیر کردن درک انسان از جهان.

بلومر با رفتارگرایی که آن را روشی اثبات‌گرایانه می‌داند مخالف است. او معتقد است رفتارگرایی فرایندهای تفسیری ارزش‌ها و نگرش‌ها و خلاقیت و خودانگیختگی را برای انسان قائل نیست و

رفتار انسان را در حد رابطه محرک و پاسخ تقلیل می‌دهد و به همین سبب است که از روش کمی کردن و کنترل آزمایشگاهی استفاده می‌کند.

روش طبیعت‌گرایانه‌ی بلومر

روش طبیعت‌گرایانه‌ی بلومر از جهتی همان روش مطالعه‌ی موردی است. بلومر کتاب "دهقان لهستانی" زنایه‌کی را نمونه‌ای از بکارگیری روش طبیعت‌گرایانه در علوم اجتماعی می‌داند. تمامی تلاش او معطوف روشمند کردن این نوع مطالعه بود هرچند که در اواخر سال ۱۹۷۹ می‌گوید که این کار در نهایت، عملی نشده است.

مهم‌ترین ویژگی این روش توجه آن به سرشت جهان اجتماعی است چرا که از نظر بلومر این ویژگی رخدادهای واقع در یک موقعیت را بررسی می‌کند که نه تنها باید اصلی‌ترین هدف مطالعه جامعه باشد، بلکه حتی یگانه روش مطالعه‌ی جامعه نیز همین است. ویژگی‌های این روش را با مقایسه‌ی آن با برخی دیگر روش‌های متداول بهتر می‌توان فهمید.

پژوهش‌های طبیعت‌گرایانه دو مرحله دارد: اکتشاف (Exploration) و واریسی یا مذاقه (Inspection)

(۱) مرحله اکتشاف: در این مرحله هدف اصلی این است که محیط و وضعیت مورد مطالعه کاملاً شناخته شود. در این مرحله باید از وقایع و الگوهای رفتاری، توصیفی دقیق صورت گیرد تا تصویری دقیق و قابل فهم بدست آید. برای به دست آوردن این تصویر پژوهشگر باید از چشم مردم ببیند و وقایع را همانگونه درک کند که آن‌ها درک می‌کنند و به عبارتی خود را در خانه احساس کند. پژوهشگر باید به افراد نزدیک شود. با وضعیت‌هایی مواجه شود که آن‌ها هم مواجه می‌شوند و با زندگی کردن با آن‌ها زندگی‌شان را بشناسد. اکتشاف مرحله‌ای انعطاف پذیر است که پژوهشگر از یک خط پژوهش به خطی دیگر می‌رود و به طور مداوم در جریان شناخت و شناخت مجدد، جهات گوناگونی را پیش می‌گیرد. در مرحله‌ی اکتشاف ابزارهای پژوهش بنا به وضعیت در جریان، متعدد و متغیر هستند. از نظر بلومر بی‌تردید ابزارهایی که در مرحله‌ی اکتشاف بکار گرفته می‌شوند باید ابزارهایی باشند که بکارگیری‌شان به لحاظ اخلاقی مانعی نداشته باشد. این مرحله با مرحله‌ی واریسی تکمیل می‌شود.

(۲) مرحله واریسی (بررسی موشکافانه): بلومر تحلیل علمی را مستلزم دو چیز می‌داند، اول مفاهیم (عناصر تحلیلی) دقیق و واضح و دوم تفکیک روابط میان این مفاهیم. هدف از مرحله‌ی مذاقه، رسیدن به این هدف است. در این مرحله، محتوای تجربی مفاهیم به دقت بررسی می‌شوند. منظور از محتوای تجربی، درک و نوع کاربرد فرد از مفهوم است. از نظر بلومر مفاهیم در علوم انسانی برخلاف علوم طبیعی، مفاهیم معین (Definitive concepts) نیستند، بلکه مفاهیم حساس‌کننده (Sensitizing concepts) می‌باشند. به عنوان مثال مفهومی مانند "شرافت" معنی دقیق و مشخص و قطعی ندارد و افراد درک و تفسیر متفاوتی از آن دارند. معانی مختلف نقش حساس کردن پژوهشگر را دارند و او را به میدان‌های دیگر پژوهش و معانی دیگر مفاهیم هدایت می‌کنند. در این

مرحله باید مصداق‌های عام و کلی مفاهیم را کنار گذاشت و به مصداق‌های خاص و متفاوت آن پرداخت. به عنوان مثال، "روابط خانوادگی" اصطلاحی است که در مرحله‌ی مذاقه باید به دست آید. این مرحله نیز با مرحله‌ی اکتشاف تکمیل می‌شود.

بسط و تحوّل مفاهیم حسّاس کننده و جای گرفتن آن‌ها در قضایای نظری از طریق مرحله‌ی اکتشاف و مرحله‌ی مذاقه، بنیان اساسی پژوهش‌های طبیعت‌گرایانه است. این دو مرحله به طور مداوم به یکدیگر تبدیل می‌شوند و مکمل یکدیگرند. بدین معنا که پژوهشگر در شناسایی محیط کنش یعنی در مرحله‌ی اکتشاف به مفهوم حسّاس کننده همانند "افسردگی" برخورد می‌کند، در مرحله‌ی مذاقه معنای آن را دقیق و صریح می‌کند و در پی یافتن برداشت‌های متفاوت از آن مثلاً افسردگی به سبب اعتیاد یا افسردگی وابسته به نقص یا دلزدگی و افسردگی نشأت گرفته از رفاه مالی (منظور و مفهوم افسردگی در هر یک از این موارد متفاوت تعریف می‌شود) به محیط‌های دیگر کنش هدایت می‌شود و مجدداً دست به اکتشاف آن محیط می‌زند. از نظر بلومر پژوهش‌های سرشت‌گرایانه با روش‌های متداول آماری که هدفشان شناسایی علل و یا برقراری ارتباط همبستگی بین متغیرهاست متفاوت است و در پی توصیف فرایندهای کنش متقابل اجتماعی در متن آن است.

در دیدگاه بلومر هر تبیینی از رفتار باید در برگیرنده‌ی ماهیت معنای رفتار باشد و نیز باید به سه نکته توجه کند: (۱) چگونه معانی بخشی از متن کنش متقابل را تشکیل می‌دهند. (۲) چگونه معانی در طول زمان تغییر می‌کند. (۳) چگونه معانی در شکل‌گیری و تغییر کنش مؤثرند. بلومر معتقد است که بدون در نظر گرفتن و پاسخ دادن به این سه پرسش، هر پژوهشی که در مورد جوامع انسانی انجام دهیم بی‌معناست و فقط قادر است تصویری مخدوش شده از جهانی انسانی را در اختیار ما قرار دهد. (ر. ک به؛ تنهایی (۱۳۷۹): درآمدی بر مکاتب و نظریه‌های جامعه‌شناسی، ص ص ۴۶۹-۴۵۷).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

علم به گونه‌ی منحصر به فردی کمی است و موفقیت روش‌های پژوهش کمی در اندازه‌گیری، تحلیل، تکرار دوباره و کاربرد دانش به دست آمده در این پارادایم مورد تأیید قرار گرفته است. با این حال، در سال‌های اخیر دانشمندان در اندازه‌گیری برخی پدیده‌ها دچار چالش شده‌اند. ناتوانی یا عدم رضایت از اندازه‌گیری برخی از پدیده‌ها به ویژه در ده سال اخیر علاقه‌ی شدیدی در بکارگیری روش‌های کیفی در مطالعه‌ی پدیده‌های انسانی ایجاد کرده است.

پژوهش کیفی عبارت است از یک شیوه‌ی ذهنی که برای توصیف تجربیات زندگی و معنی بخشیدن به آن‌ها بکار می‌رود. پژوهش کیفی در علوم اجتماعی و رفتاری اندیشه‌ی جدیدی

نیست ولی به تازگی مورد توجه سایر رشته‌ها قرار گرفته است. اصلاحات و روش‌های استدلال این پژوهش‌ها از روش‌های کمی سنتی متفاوت است و این امر ریشه در تفاوت مبنای فلسفی آن‌ها دارد.

از دیدگاه فلسفی مطالعه‌ی انسان ریشه در روش‌های توصیفی علم دارد. دانشمندان از قدیم به توصیف الگوهای اساسی افکار و رفتار انسان علاقه داشته‌اند. دیدگاه دکارت (Descart) نسبت به علم تا مدت‌ها تنها راه رسیدن به دانش جدید تلقی می‌شد. اندیشه‌ی او مبتنی بر واقعیت عینی بود یعنی اگر نتوان پدیده‌ای را به طور عینی اندازه‌گیری کرد باید اهمیت و هستی آن پدیده را مورد تردید قرار داد. او معتقد بود که رابطه‌ی علت و معلولی می‌تواند همه چیز را توضیح دهد. کانت (Kant)، ماهیت اساسی واقعیات را آن گونه که با عینک دکارتنی دیده می‌شد مورد پرسش قرار داد و بحث درباره‌ی عقلانیت انسان را باز کرد. به اعتقاد او ادراک یک چیز، برتر از مشاهده‌ی آن است زیرا ابزارهای اندازه‌گیری عینی خیلی کمی برای پدیده‌های انسانی وجود ندارد. تمام واقعیت را نمی‌توان از طریق رابطه‌ی علت و معلولی توضیح داد. از منظر او ماهیت مستقل از فکر و دلیل نیست و به ویژه در وضعیت‌هایی که انسان و روابط انسانی دخالت دارند آن چیزی نیست که مشاهده می‌شود و مفاهیم عینیت، تقلیل (Reduction) و دست‌کاری که اساس علوم تجربی را تشکیل می‌دهند در مواجهه با انسان و تعاملات اجتماعی او ناکارآمد هستند. براساس دیدگاه کانت نسبت به ماهیت، مفهوم دلیل علمی در مقابل دلیل عملی متولد گردید. بعداً آگزیستانسیالیست‌ها با مطرح کردن اندیشه‌هایی درباره‌ی خود، خودآگاهی، واقعیت و آزادی، اندیشه‌ی کانت را جلوتر بردند و تأکید نمودند که واقعیت چیزی است که ادراک می‌شود، نه صرفاً پدیده‌ای که مشاهده می‌گردد. به این ترتیب دانشمندان با این پرسش مواجه شدند که آیا تجربه‌گرایی تنها راه کسب علم است؟ این بحث‌های اولیه درباره‌ی علم و واقعیت اساسی، پارادایم کیفی را بنا نهاد و فرصتی برای تمرکز بر یافتن پاسخ‌هایی برای پرسش‌های موجود در مورد تجربیات اجتماعی و این که چگونه ایجاد می‌شود و چه معنایی در زندگی آدمی دارند فراهم نمود.

دیدگاه اثبات‌گرایی یا تجربه‌گرایی از نظر هستی‌شناسی معتقد به قابل درک بودن واقعیت است. پسا اثبات‌گرایان معتقدند که واقعیتی برای شناختن وجود دارد ولی فقط به طور ناقص یا احتمالی قابل درک است. معتقدان به نظریه‌ی انتقادی و ساختارگرایی واقعیت را با نگاهی پویا می‌نگرند. از دیدگاه نظریه‌ی انتقادی واقعیت بوسیله‌ی ارزش‌های اجتماعی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اخلاقی و جنسی شکل می‌گیرد. ولی ساختارگرایی به واقعیت به صورت نسبی، موضعی و اختصاصی نگاه می‌کند. بنابراین پسا اثبات‌گرایان از پویایی واقعیت حمایت می‌کنند.

روش‌های کیفی این امکان را فراهم می‌کنند تا قرائت‌های مختلفی از یک واقعیت به ظهور برسد. از این رو لازم است، در امور مهم و انسانی از شیوه‌های پژوهش کیفی که مفیدترین و معنی‌دارترین راه را برای توصیف و فهم تجربیات انسانی فراهم می‌کنند، استفاده شود. دو نظریه‌ی انتقاد اجتماعی و طرفداری از حقوق زنان در توسعه‌ی پژوهش‌های کیفی نقش بسزایی داشته‌اند. روش کیفی ریشه در فلسفه‌ی طبیعت‌گرایی یا پدیدارشناسی یا ساختارگرایی دارد و به دنبال دگرگونی‌های فرهنگی ناشی از پسانوگرایی بوجود آمد و به مثابه‌ی حرکتی در مقابل اثبات‌گرایی تلقی گردید.



منابع

الف - فارسی

- استیک، رابرت ای. (۱۳۷۹): هنر پژوهش موردی، محمد علی حمید رفیعی، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- ابوالحسن تنهایی، حسین (۱۳۷۹): درآمدی بر نظریه‌ها و مکاتب جامعه‌شناسی، مشهد، مرنديز.
- استراس، آنسلم - جولیت کوربین (۱۳۸۵): اصول روش تحقیق کیفی، ترجمه بیوک مجیدی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- حریری، نجلا (۱۳۸۵): اصول و روش‌های پژوهشی کیفی، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات.
- حسن زاده، رمضان (۱۳۸۲): روش‌های تحقیق در علوم رفتاری، تهران، ساوالان.
- ساعی ارسی، ایرج (۱۳۸۴): جایگاه روش‌های کمی و کیفی در پژوهش علوم اجتماعی، فصلنامه‌ی تخصصی علوم اجتماعی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خلخال، سال اول، شماره ۴، خرداد ۱۳۸۴، ص ۴۴ - ۲۱.
- ساعی ارسی، ایرج - زهرا نیک نژاد (۱۳۸۵): زندگی‌نامه‌ی جامعه‌شناسان بزرگ، تهران، زریاف.
- سیلورمن، دیوید (۱۳۸۱): روش تحقیق کیفی در جامعه‌شناسی، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان.
- صلصالی، مهوش و همکاران (۱۳۸۲): روش‌های تحقیق کیفی، تهران، بُشری.
- فرانکفورد، چاواودبیوید نچمیاس (۱۳۸۱): روش‌های پژوهش در علوم اجتماعی، ترجمه‌ی فاضل لاریجانی و رضا فاضلی، تهران، سروش.
- فروند، ژولین (۱۳۶۲): آراء و نظریه‌ها در علوم انسانی، ترجمه‌ی علی محمد کاردان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- مارشال، کاترین (۱۳۷۷): روش تحقیق کیفی، علی پارسائیان و سید محمد اعرابی، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- منصوریان، محمد کریم (۱۳۸۱): روش‌های پژوهش کیفی و کمی در علوم اجتماعی، شیراز، نوید.

ب- انگلیسی

- 1- Burgess R. G. (1985): Issues in educational research: Qualitative methods, hewes: Flamer.
- 2- Coffy, A. Alkinson, P. (1996): Making sense of qualitative data , Thousand Oaks, Ca: Sage.
- 3- Cohen, L; et al (2000): Research methods in education, London, Routledge, Flamer.
- 4- Dezin, N. K; Lincoln, Y, S. (1996): Handbook of qualitative research, Thousand Oaks, Ca: Sage.
- 5- Guba, E. G. (1995): The paradigme dialogue, Newbury park, Ca: Sage.
- 6- Patton, M. Q. (1995): Qualitative evaluation and research methods, Newbury Park, CA: Sage.
- 7- Phillips, D. (1987): Philosophy, Science and Social inquiry, New York, Pergamon press.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی